



«به چهل سالگی ات رسیده‌ام» از مژده لواسانی مجموعه‌ای شامل ۵۵ شعر سپید است. شاعر خود را در شعری که در پشت جلد همین دفتر چاپ شده، این گونه معرفی می‌کند:

«نار

سرخ

بود

شبیه زنی که می‌شد من باشم در میانه تابستان هنگام که هزار پاره شد از حقیرترین دانه‌هایش دختری لاغر زاده شد

شبیهِ من در انتهای آیان…»

شعرهای این دفتر اغلب در همین حد شاعرانه‌اند؛ شعرهایی که به ظاهر اندیشه‌شاعرانه‌ای را پد یک می‌کشند با سطرهایی نظیر «نار/ سرخ/ بود» شبیه زنی که می‌شد

«من فلسفی» یا از «من‌های دیگر انسانی». اینکه بگوییم «من تنهایم و هیچ کس مرا نمی‌خواند» و بعد آن را با بیانی دیگر بگوییم که «خوانده نمی‌شوم» و از این حرف‌ها، به نظر شما شعر است؟ از شاعر این مجموعه

نیز همین سوال را می‌پرسم. اگر کسی به حرف‌هایی که دور و اطراف‌مان زده می‌شود گوش بسپاریم، می‌بینیم که مردم عادی نیز همین حرف را به همین شکل – گاه با کمی تفاوت در نوع بیان عادی خود – بارها و بارها تکرار کرده و می‌کنند. درستش این است که همین حرف‌های عادی و معمولی را که بخش کوچکی از دردها و رنج‌های اجتماعی و انسانی است، بگیریم و آنها را در خود ببریم و به ریشه‌های این گونه حرف‌ها برسیم، تا آنها را عمق و گسترایبخشیم، تا از این طریق که روانکاوای شاعرانه است، به فرهنگ و اندیشه و احساس‌های بلند و عمیق جامعه بیفزاییم؛ نه اینکه همان حرف‌های عادی مردم عادی را تکرار کنیم؛ حالا با کمی از

ماه‌های ادبی و کلامی:

«برایت صد بار نوشتم

این تنهایی در همه‌مهِ و حرف و نگاه

گم

خواهد شد

هزار بار نوشتم

در ازدحام مدهوش آدم‌ها

خفه خواهم شد

من

جمله

جمله

نوشتم،

دعوت‌ت کردم

به تنفس غزل

خواب خاطره

دل بستگی به باران

هزار بار!

اما تنها‌ت از آتم

که یک بار بخوانی‌ام…

تنها‌ت از آن

که یک بار

خوانده شوم»

دیگر اینکه در شعر سپید نباید به تکرار تعابیر صرفاً زیبا تکیه کرد که تکیه بر دیوار سست است؛ تعبیری که نه‌تنها دو، سه نمونه‌اش را بلکه ده‌ها نمونه‌اش را می‌توان در هر شعری تکرار کرد، به خیال اینکه به هر روی، مخاطب نیز چیزی از آن دریافت خواهد کرد. آری! دریافت خواهد کرد اما کلیتی را که هیچ امتیازی بر شعر نخواهد افزود و خالی از هر ارزش ادبی و شعری است؛ همچون تعبیری چون «تنفس غزل»، «خواب خاطره»، «دل بستگی به باران» در اثری که آمد. در واقع اینگونه تعابیر در کلیت هر شعری حکم نخ‌های سست و آویزان را دارند که حتی بی‌وزش نسیمی خواهند افتاد. در واقع، افتادن و بی‌خاصیت بودن در ذات وجودی‌شان است، چرا که در جایی که باید می‌آمدند نیامدند.

بعد وقتی ابتدا می‌گوییم: «دعوت‌ت کردم/ به تنفس غزل/ خواب خاطره» دیگر نمی‌توانیم بگوییم: «دل بستگی به باران»، چون «به» در این سطر تنها اضافی نیست، بلکه در دستور زبان اختلال ایجاد می‌کند و غلط دستوری است؛ باید بگوییم: «دل بستگی باران». چون نوع بیان و تعابیر در این سطر تغییر می‌کند، غلط دستوری به حساب می‌آید. یعنی در اینجا حذف به قرینه (حذف «به» در تعبیر «دل بستگی به باران») با تغییر نوع بیان جواب نمی‌دهد و غلط دستوری به حساب می‌آید و گرنه در شعر آنقدر آزادی هست که حتی جای صفت و اسم و قید و خیلی چیزها را بتوان عوض کرد به شرطی که بلد کار باشیم و منطق شعر را بشناسیم؛ چنانکه بدالله رویایی می‌گوید: «من به تو از دوست‌ت دارم.» یا «من به تو از چشم تو زیباست» و…

من نمی‌دانم چرا شاعر این دفتر از ۱۰ شاعر در آخر کتابش تشکر کرده، آن هم در حد سپاس ویژه و گفته این شاعران ارجمند «نفس به نفس شعرهایش کنارش بوده‌اند». یعنی این نفس به نفس در کنار شعر «موجه سطحی بودن شعرها نشده هیچ، موجه اغلاط دستوری این دفتر هم نشده‌اند. بعدی می‌دانم شاعران استاد و دکتر و بدون عنوان (آن گونه که مژده لواسانی در آخر کتابش آورده) چون استاد محمدرضا عبدالملکیان، استاد سیدمهدی شجاعی، دکتر اسماعیل امینی، دکتر لیللا کرچیج، دکتر عماد توحیدی، حدیث

نگاهی به دفتر شعر «کوچه بارانی اشراق» اثر حمید مبشر

بیت‌های تنها

کوتاه است و «آواز» بلند و «آوازهای شعله‌ور» هم:

«بیا از چشم بیدارم گذر کن

مرا روشن به دیدار سحر کن

نگاهم را شبیه یک دویبیتی

پر از آوازهای شعله‌ور کن»

در غزل فارسی هر بیت ساختار خود را دارد و البته در کل

به لحاظ معنایی و معنوی و فضاسازی همه ابیات یک غزل در ارتباط با هم هستند اما در رباعی و دویبیتی هر دو بیت و چهار مصراع در ادامه می‌آیند و یک ساختار را تشکیل می‌دهند مثل دویبیتی زیر از دفتر شعر «کوچه بارانی اشراق» حمید مبشر که «قطره قطره سوختن و آب شدن در آن با سردی و خاموشی حاصل از جور یار (که در لفافه و سطرهای سفید گفته شده) ارتباط دارد و این همه با فراموش نشدن معشوق». و نیز «این همه سوختن و خاموشی و فراموش نکردن بیشتر با سکوت

شب نزدیک است با چشم سیاهی که شاعر را برای همیشه سیاه‌پوش کرده است» و…:

«بسوزم قطره قطره سرد و خاموش

تو را کی می‌کند این دل فراموش؟

به یاد چشم زبایب‌ت همیشه

سیاوشم، سیاوشم؛ سیاوشم»

بعضی از این ارتباط‌ها و انسجام‌های شعری شکل‌های خاص و زیبایی دارند و حاصل تشبیهاتی که به شکلی و نوعی مرتبط با هم هستند و یکدیگر را تکمیل می‌کنند و گاهی نیز تکامل می‌بخشند هستند. گاه از راه توصیف‌های مشابه و نزدیک به هم، گاه نیز از راه تضادها؛ اگر چه «سردی» «خزان» در شعر زیر حشو و زاید است؛ چون که خزان سرد است و این لازم به گفتن نیست؛ همچنان که «بن» در مصراع دوم از بیت اول در شعر قبل: «بهار از تو، خزان سرد از من

گل از تو، روزهای سرد از من

بیابان در بیابان لاله از تو

زمستان در زمستان درد از من»

اما غیر از دویبیتی‌های نامنسجم این دفتر، بعضی از دویبیتی‌های آن تنها در هر بیت منسجم هستند؛ یعنی تقریباً هر بیت ساز خودش را می‌زند و ارتباطی قوی ای با بیت دوم ندارد؛ در صورتی که گفتم دویبیتی و رباعی برخلاف غزل باید هر دو بیتش یک ساختار داشته باشد؛ اما بسیاری از دویبیتی‌های این دفتر چنین نیستند یا اینکه ارتباط بیت اول با بیت دوم چندان مستحکم و منسجم و یگانه نیست و هر بیتش به راهی دیگر رفته است.

و اما غزل‌های «کوچه بارانی اشراق»، حمید مبشر. بعضی از غزل‌های این دفتر خود را به ۲ نیمه مسلوی غزل امروز و غزل دیروز تقسیم کرده‌اند؛ یعنی نیمی از ابیات‌شان با تعابیر و تشبیهات و استعاره‌های امروزی بسته شده و نیمی دیگر با تعابیر و تشبیهات و استعاره‌های دیروزی؛ آنگونه که از این راه می‌توان به زبان تازه و قدیمی این غزل دو بخش شده پی برد، غزل «کوبر» چنین است؛ ۳ بیت اول تازه است و ابیات بعدی پیرو شعر دیروز:

«پر از گل‌ها، پر از آوازا، پروانه‌ها، ای دوست

خیالی داشت‌م شیواتر از یک روستا، ای دوست

شبیه باغ بودم لاله و گل در نگاهم بود

ولی اکنون بی‌ایمانی شدم پی رد پا، ای دوست

کوبر خشک، بی‌آب و علف تفتیده، دم کرده که روزی روزگاری بود در افسانه‌ها، ای دوست



چهارشنبه ۶ تیر ۱۴۰۲

وطن‌امروز | شماره ۴۰۷۰

[شعر و ادب]

نگاهی به دفتر شعر مژده لواسانی

به چهل سالگی ات رسیده‌ام

| وارث گیلانی |

پر نیست:

«سال‌هاست

جنازه بهار بر شانه‌هایم،

پیش چشم مردمی که صبح‌ها

سوگوار بهارند

و شب‌ها

به تابوتش

سنگ می‌زنند

به وسوسه تسلیم زمستان

خبرام»

این در صورتی است که ما از شعر توقع عمق و گسترایبخشیدن به معانی و مفاهیم واحساس‌های عادی و دغدستی را داریم، حالا بماند حرف کشف و شهود شاعرانه.

اغلب نوشته‌های دفتر «به چهل سالگی ات رسیده‌ام» مژده لواسانی دچار نثر ادبی است، یکی از بهترین نثرهای ادبی این دفتر را که خالی از تعابیر نسبتاً تازه و خالی از معنای مشخص و روشن نیست، در زیر می‌آورم که در عین حال به صرف وصفی بودنش در هیات برشی از یک شعر نشان داده شده است:

«بهار و باران

جایی در حوالی اخم‌های رهگذران

سرمای نگاه‌شان

و فریاد غغن بدن‌های‌شان

گم شده بود

آن روز بود که رسیدی

شهر عاشق شد و

دانستم

عشق، نام دیگر بهار است»

به نثرهای ادبی محمدرضا مهدیزاده و عبدالرحیم سعیدی‌راد نگاه کنید تا ببینید و دریابید آن نثرها چقدر از این شعرها شعر ترند!

حرف آخر اینکه به نظر من بهتر است شاعر دفتر «به چهل سالگی ات رسیده‌ام» به سطرهای شاعرانه خود در این دفتر که دارای ظرفیت و قابلیت‌های شعری‌اند بیشتر توجه کند؛ سطرهایی نظیر:

«… دنبالت می‌گردم

و چیزی در چشم انارها

دل‌م را روشن می‌کند

که پاییز پیدایت خواهم کرد…»

«به چهل سالگی ات رسیده‌ام» را انتشارات نگاه در ۶۹ صفحه چاپ و منتشر کرده است.

الف.م. نیسانی؛ دفتر شعر «کوچه بارانی اشراق» اثر حمید مبشر شامل اشعاری است در قالب‌های غزل، مثنوی، چهارپاره، شعر سپید و دویبیتی. بیشتر اشعار این دفتر غزل است و تعدادشان به ۲۳ غزل می‌رسد.

«کوچه بارانی اشراق» به غیر از غزل، دو مثنوی دارد که تحت تاثیر زبان، نوع بیان و فضاسازی‌های خاص مثنوی‌های احمد عزیزی است. یک چهارپاره هم دارد که حرفی برای گفتن ندارد. بعد هم سه شعر سپید دارد که در کل و یکسره به نثر شباهت تام و تمام دارند. بعد اینکه حمید مبشر که این ۳ شعر را به نیت شعرهای سپید خود در کتاب گنجانده است، به غلط نام‌شان را «طرح» و «شعر آزاد» گذاشته است. این سه اثر هیچ وجه از وجوه شعر سپید را در خود دارا نیستند، حتی زبان و نوع بیان‌شان هم متفاوتی با یک متن ادبی یا نیمه‌ادبی ندارد:

«فقتند بهار می‌آید

پنجره حجره‌ام را می‌گشایم

تا یخ‌های روجم کمی آفتاب بخوردند

و پروانه‌ها از حیاط متروک خاطراتم رد شوند…»

دویبیتی‌های «کوچه بارانی اشراق» بعد از غزل بیشترین سهم را در این دفتر دارند که تعدادشان به ۳۸ دویبیتی می‌رسد. دویبیتی در روزگار مانسب‌ت به غزل و رباعی و مثنوی، چندان به راه نوگرایی نرفته و مثل غزل و رباعی و تا حدی مثنوی، دامنه‌دار نبوده است. یعنی نه کمیت قابل توجهی داشته و نه کیفیت قابل توجهی.

دویبیتی‌های حمید مبشر هم ظاهری معمولی دارند و بیشتر به دویبیتی‌های فایز دشتستانی شباهت دارند.اما سطحی هستند و به لحاظ زبانی و نوع بیان، بیشتر به دویبیتی‌های امروز و دیروز تاجیکی و افغانستانی شباهت می‌برند: «دل‌م خوش که پر از گل می‌شوی تو شبیه شهر آمل می‌شوی تو نمی‌دانستم از زخم گلوله

به‌سان شهر کابل می‌شوی تو»

اگر خوب بنگریم «آمل» به زور قافیه آمده است، «شبیه»

و «به‌سان» هم به زور تنگنای وزنی؛ اثری که سرودن آن به زور آگاهی و با تصمیم شاعر همراه می‌توان دانست.

در بسیاری از دویبیتی‌های «کوچه بارانی اشراق» نیز نشانی از امروزی بودن دیده نمی‌شود و حتی اغلب خالی از تعابیر ناگفته و تازه است:

«دل‌م افسرد از این شهر و خیابان

از این پس سر گذارم در بیابان

از اینجا می‌روم منزل به منزل

به همراه غزل‌های پریشان»